

A Comparative Study of Qur'anic Political Rationality in the Discursive System of the Islamic Revolution with Jihadi Fundamentalism in Contemporary Takfiri Movements

Sadegh Zahraei¹

Ali Rajabzadeh Almalu²

Enayat sharifi³

Abdolmottaleb Abdollah⁴

(Received on: 2025-10-20; Accepted on: 2026-02-19)

Abstract

The present study, entitled “A Comparative Study of Qur'anic Political Rationality in the Discursive System of the Islamic Revolution with Jihadi Fundamentalism in Contemporary Takfiri Movements,” seeks to analyze how the political teachings of the Qur'an are interpreted and applied within two opposing and competing readings of contemporary political Islam. The significance and necessity of this research arise from the fact that the discursive encounter between these two rationalities is not merely an intellectual or theological dispute, but rather a field of strategic contestations over the identity of the Islamic ummah, the regional political order, and the legitimate interpretation of the Qur'an in the contemporary era, particularly in light of the expansion of extremism and the instrumental misuse of Qur'anic verses by Takfiri movements to justify violence and instability in Muslim societies. The research method employed is descriptive-analytical. The findings indicate that Qur'anic political rationality within the intellectual framework of the Islamic Revolution is grounded in three pillars: ijtihad-

1. PhD Candidate in Theology, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran (Corresponding Author) — sadqzhrayy835@gmail.com

2. Assistant Professor, Department of Islamic Studies, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran — alirajabzadeh@atu.ac.ir

3. Professor, Department of Islamic Studies, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran — enayatsharifi@atu.ac.ir

4. Associate Professor, Department of Islamic Studies, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran — abdollah@atu.ac.ir

based rationality, monotheistic human-centeredness, and resistance-oriented civilization-building. It seeks to present a reading of political Islam that harmonizes tradition and modernity, adapting to the exigencies of the time and the needs of Islamic societies. In contrast, Takfiri jihadi rationality, by excluding collective reason, denying historical *ijtihad*, and emphasizing rigid literalism, has created a fertile ground for structural violence and the rejection of any dissenting opinion, effectively becoming an ideological instrument of domination and chaos in the region. Thus, the comparative analysis of the two discourses reveals not only a contradiction in epistemological foundations but also divergences in political objectives, the role of humanity, the approach to adversaries, and the hermeneutics of the verses on *jihad* and *wilayah*. The present study endeavors to demonstrate that the Qur'an, contrary to the violence-laden interpretation of Takfiri currents, can provide a foundation for rational, ethical, and democratic order in the contemporary world. The discourse of the Islamic Revolution, by harnessing this interpretive capacity, has taken a significant step toward the reconstruction of Islamic civilization, whereas jihadi fundamentalism constitutes a dangerous deviation from Qur'anic rationality—one that, rather than representing a return to authentic Islam, is better understood as a radical reaction to modernity and the failures of Islamic states.

Keywords: Political Rationality, Qur'anic Discourse, Islamic Revolution, Takfiri Movements, Jihadi Fundamentalism, Religious Democracy, Coercive Caliphate, Political Hermeneutics of the Qur'an.

مطالعه تطبیقی عقلانیت سیاسی قرآنی در منظومه گفتمانی انقلاب اسلامی با بنیادگرایی جهادی در جریان های تکفیری معاصر

صادق زهرایی^۱

علی رجب زاده آلمالو^۲

عنایت شریفی^۳

عبدالمطلب عبدالله^۴

[تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۷/۲۸؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۱/۳۰]

چکیده

پژوهش حاضر با عنوان «مطالعه تطبیقی عقلانیت سیاسی قرآنی در منظومه گفتمانی انقلاب اسلامی با بنیادگرایی جهادی در جریان های تکفیری معاصر» درصدد واکاوی چگونگی تفسیر و به کارگیری آموزه های سیاسی قرآن در دو قرائت متقابل و رقابت گر از اسلام سیاسی معاصر است. اهمیت و ضرورت این پژوهش از آنجا ناشی می شود که مواجهه گفتمانی میان این دو عقلانیت، نه صرفاً نزاعی فکری یا کلامی، بلکه میدانی از منازعات راهبردی بر سر هویت امت اسلامی، نظم سیاسی منطقه و تفسیر مشروع از قرآن در دوران معاصر است. با توجه به گسترش پدیده افراط گرایی و سوء استفاده جریان های تکفیری از آیات قرآن برای توجیه خشونت و بی ثباتی در جوامع اسلامی، اهمیت این پژوهش دوچندان می شود. روش تحقیق در این پژوهش، توصیفی-تحلیلی است.

یافته های این پژوهش نشان می دهد که عقلانیت سیاسی قرآنی در منظومه فکری انقلاب اسلامی، بر سه محور عقلانیت اجتهادی، انسان محوری توحیدی، و تمدن سازی مقاومتی استوار است و در پی آن است که با ترکیب سنت و نوگرایی، قرائتی سازگار با الزامات زمانه و نیازهای جوامع اسلامی از قرآن سیاسی

۱. دانشجوی دکتری الهیات، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران (نویسنده مسئول) sadqzhrayy835@gmail.com

۲. استادیار گروه معارف؛ دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران alirajabzadeh@atu.ac.ir

۳. استاد گروه معارف؛ دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران enayatsharifi@atu.ac.ir

۴. دانشیار گروه معارف؛ دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران abdollah@atu.ac.ir

ارائه دهد؛ درحالی که عقلانیت جهادی تکفیری، با حذف عنصر عقل جمعی، انکار اجتهاد تاریخی، و تأکید بر ظاهرگرایی سخت گیرانه، بستری برای خشونت ساختاری و طرد هرگونه دیگراندیشی فراهم آورده و در عمل به ابزار ایدئولوژیک سلطه و آشوب در منطقه بدل شده است. ازاین رو، تحلیل تطبیقی دو گفتمان، نه تنها تضاد در مبانی معرفتی، بلکه تفاوت در غایت سیاسی، نقش انسان، شیوه مواجهه با دشمن و تأویل آیات جهاد و ولایت را آشکار می سازد. پژوهش حاضر تلاش دارد نشان دهد که قرآن، برخلاف تفسیر خشونت زای جریانات تکفیری، می تواند بنیانی برای نظم عقلانی، اخلاقی و مردم سالار در جهان معاصر فراهم آورد و گفتمان انقلاب اسلامی با بهره گیری از این ظرفیت تفسیری، در مسیر بازسازی تمدن اسلامی گامی جدی برداشته است؛ درحالی که بنیادگرایی جهادی، انحرافی خطرناک از عقلانیت قرآنی محسوب می شود که بیش از آنکه بازگشتی به اسلام اصیل باشد، نوعی واکنش رادیکال و واکنشی به مدرنیته و ناکامی های دولت های اسلامی تلقی می گردد.

واژگان کلیدی: عقلانیت سیاسی، گفتمان قرآنی، انقلاب اسلامی، جریان های تکفیری، بنیادگرایی جهادی، مردم سالاری دینی، خلافت قهری، تأویل سیاسی قرآن

۱. مقدمه تحلیلی

ضرورت بازشناسی مفاهیم بنیادین سیاسی در قرآن، به ویژه در فضای امروزین خاورمیانه که با فروپاشی نظم های سنتی و ظهور نیروهای غیردولتی، شبه دینی و فراسرزمینی مواجه شده است، بیش از پیش احساس می شود؛ چراکه عقلانیت سیاسی برخاسته از قرآن، در هریک از این جریان ها، نه تنها بر چگونگی شکل گیری نظم سیاسی اثرگذار است، بلکه مشروعیت اعمال قدرت، روش مواجهه با مخالف، نسبت با امت و جهان بیرونی و حتی صورت بندی تمدنی و راهبردهای ژئوپلیتیکی را به طور اساسی شکل می دهد. از این منظر، قرآن تنها به عنوان منبعی الهی برای مشروعیت بخشی تلقی نمی شود، بلکه به مثابه گره گاه معناشناختی برای تولید قدرت، بازتوزیع هویت، و سامان دهی نظم سیاسی در سطح محلی و منطقه ای عمل می کند. از همین رو، نوع قرائت از قرآن می تواند به مثابه متغیری مستقل، گفتمان ها را از حیث رویکرد به «عقل، انسان، جامعه و دیگری» در دو مسیر کاملاً متضاد هدایت کند: عقلانیتی که بر پایه تفسیر و اجتهاد، امکان گفت و گو و مشارکت و عدالت و توسعه را فراهم می سازد و در مقابل، عقلانیتی که بر ظاهرگرایی سخت گیرانه و نص محوری بسته تأکید دارد و به خشونت، حذف دیگری، تکفیر و تخریب نهادهای اجتماعی می انجامد (علیزاده موسوی، ۱۳۸۹: ص ۴۰).

این بحث می کوشد تا با تمرکز بر بازسازی گفتمان محور عقلانیت سیاسی قرآنی، به تحلیل عمیق تر نسبت میان مبانی معرفتی و پیامدهای عملی دو گفتمان بپردازد و نشان دهد که چگونه یک گسست در منطق قرائت از قرآن، می تواند به شکاف در سیاست ورزی، تعامل با دیگری، نوع مشروعیت قدرت، و در نهایت، سرنوشت تاریخی جوامع اسلامی بینجامد. این پژوهش تلاشی است برای بازنمایی ظرفیت های تمدنی عقلانیت قرآنی در گفتمان انقلاب اسلامی، و همچنین هشدار نسبت به پیامدهای مخرب عقلانیت تقلیل گرایانه در

گفتمان‌های تکفیری معاصر که به جای هم‌گرایی اسلامی، واگرایی خشونت‌بار را بر منطقه تحمیل کرده‌اند.

۲. بنیان‌های معرفت‌شناختی عقلانیت سیاسی در دو گفتمان قرآنی متقابل

گفتمان انقلاب اسلامی، قرآن را نه فقط به مثابه متنی مقدس برای تلاوت و اطاعت، بلکه به مثابه راهنمایی جامع برای تأمل عقلانی، تفقه در دین، استنباط احکام اجتماعی و پی‌ریزی جامعه مطلوب در دوران غیبت می‌نگرد و براساس اصولی نظیر «عقل»، «فطرت»، «مصلحت» و «زمان‌مداری»، به تلفیق عقل و وحی می‌پردازد. در این گفتمان، عقلانیت نه در تضاد با دین، بلکه در خدمت تعمیق فهم دینی قرار می‌گیرد و اصل «ولایت فقیه» به عنوان نقطه کانونی عقلانیت سیاسی دینی در عصر غیبت، با اتکا به نظریه‌های استنباطی-ولایی، بازتعریفی از رابطه مردم، قدرت و دین عرضه می‌کند.

این عقلانیت در مقام تحقق عملی، به‌ویژه از رهگذر اصل «ولایت فقیه» به عنوان ستون فقرات نظام سیاسی در عصر غیبت، به‌گونه‌ای سازمان یافته که بتواند هم مشروعیت الهی را تضمین کند و هم کارآمدی اجتماعی را تأمین نماید. این اصل، با اتکا بر اجتهاد پویا و تفسیر مستمر از نصوص، به‌گونه‌ای طراحی شده است که فاصله میان نظریه و عمل را کاهش دهد و قدرت سیاسی را در مدار عدالت، مسئولیت‌پذیری و پاسخ‌گویی نگه دارد. بنابراین، در تحلیل منطقی این گفتمان، باید دریافت که ولایت فقیه نه صرفاً نهادی حقوقی یا سیاسی، بلکه برایند یک دستگاه معرفت‌شناختی است که در آن، عقل و وحی و مقتضیات زمان در تعامل مستمر قرار دارند. این تعامل، امکان بازتولید مشروعیت و انسجام اجتماعی را فراهم می‌آورد و از طریق ترکیب استدلال عقلی، مبانی وحیانی و ملاحظات مصلحت‌محور، مدلی از عقلانیت سیاسی را به نمایش می‌گذارد که قادر

است با تحولات داخلی و فشارهای خارجی هم‌زمان مواجه شود، بی‌آنکه از چارچوب ارزشی خود عدول کند.

۲-۱. عقلانیت تفسیری-اجتهادی در گفتمان انقلاب اسلامی: از تأویل مبنایی تا تلفیق عقل و نص

در تحلیل بنیان‌های معرفت‌شناختی عقلانیت سیاسی در گفتمان انقلاب اسلامی، باید به این نکته کلیدی توجه داشت که این گفتمان نه تنها از یک عقلانیت اسلامی سنتی تبعیت نمی‌کند، بلکه با بازتفسیر بنیادین مفاهیم سیاسی قرآن، به‌ویژه آیات مربوط به ولایت، شورا، عدالت و خلافت، کوشیده است چارچوبی جدید از عقلانیت سیاسی مبتنی بر اجتهاد پویا، تأویل مبنایی و تلفیق عقل و نص ارائه دهد. این گفتمان از سویی به شدت بر اتصال به نصوص قرآنی تأکید دارد؛ اما از سوی دیگر، هیچ‌گاه به ظاهر این نصوص بسنده نمی‌کند، بلکه آن‌ها را در پرتو مقاصد شریعت، واقعیت‌های زمانه و نیازهای ساختاری جامعه اسلامی تفسیر و تأویل می‌کند. از این منظر، عقلانیت سیاسی انقلاب اسلامی را می‌توان نمونه‌ای بارز از عقلانیت تفسیری-اجتهادی دانست که پیوندی عمیق میان عقل و وحی برقرار ساخته و از درون این پیوند، نهادهای جدیدی چون «مردم‌سالاری دینی» و «نظام ولایی» را تولید و تثبیت کرده است. این در حالی است که این گفتمان، با اتکا به اجتهاد مستمر، توانسته است نوعی عقلانیت سیاسی پویا و زمان‌مند ارائه دهد که نسبت به تحولات سیاسی و اجتماعی، انعطاف‌پذیر باشد و در عین وفاداری به نص، از جمود فقهی و ظاهرگرایی فراتر برود (رضوانی، ۱۳۸۸: ص ۳۲).

تأویل مبنایی آیات سیاسی قرآن نه صرفاً یک فرایند تفسیر زبانی یا فقهی، بلکه یک سازوکار معرفت‌شناختی پیچیده است که در آن گزاره‌های وحیانی در شبکه‌ای از روابط علی، غایات شریعت و مقتضیات تاریخی بازخوانی می‌شوند. این عقلانیت، برخلاف

الگوهای سنتی که غالباً به برداشت‌های ایستا و مصطلح‌متکی‌اند، رویکردی مسئله‌محور دارد و نص را به عنوان نقطه آغاز یک گفت‌وگوی مستمر میان عقل و وحی تلقی می‌کند؛ گفت‌وگویی که در آن عقل نقش فعال در کشف نسبت‌های جدید میان احکام شرعی و نیازهای اجتماعی ایفا می‌کند. از این منظر، اجتهاد در این گفتمان نه یک فعالیت صرفاً فردی برای استنباط حکم، بلکه نهادی جمعی و پویا است که در تعامل با تحولات سیاسی، فناوری و فرهنگی، همواره در حال بازتولید مفاهیم کلیدی چون عدالت، آزادی و ولایت است. این امر باعث می‌شود که عقلانیت سیاسی حاصل از آن، قابلیت انطباق با شرایط متغیر را داشته باشد، بی‌آنکه دچار نسبیت‌گرایی یا گسست از بنیان‌های دینی شود (عمید زنجانی، ۱۳۸۱: ص ۱۲-۳۲).

تلفیق عقل و نص در این گفتمان صرفاً به سطح نظری محدود نمی‌ماند؛ بلکه در معماری نهادی و طراحی ساختار حکومتی نیز حضور پررنگ دارد. تأسیس مفاهیمی مانند «مردم‌سالاری دینی» و «نظام ولایی» حاصل ترجمه عملی همین عقلانیت تفسیری-اجتهادی به عرصه سیاست است؛ ترجمه‌ای که ضمن حفظ مرجعیت نصوص قرآنی، سازوکارهایی برای مشارکت مردمی، نظارت بر قدرت و تحقق عدالت اجتماعی فراهم می‌کند. از این رو، می‌توان گفت که این عقلانیت در مقام عمل، الگویی از حکمرانی ارائه می‌دهد که از یک سو مشروعیت الهی را از طریق پیوند با وحی تضمین می‌کند و از سوی دیگر، مشروعیت مردمی را از رهگذر فرایندهای دموکراتیک به رسمیت می‌شناسد.

بدین ترتیب، اجتهاد پویا و تأویل‌مبنایی در این گفتمان نه تنها ابزارهای فقهی برای فهم نص، بلکه راهبردهای کلان برای اداره جامعه در بستر تحولات جهانی به شمار می‌آیند و این همان نقطه‌ای است که عقلانیت سیاسی انقلاب اسلامی را از الگوهای دیگر متمایز ساخته و به آن قدرت بقا و بازتولید در شرایط متغیر بخشیده است (حیدری، ۱۳۹۱: ص ۲۷-۴۱).

یکی از بنیادهای معرفت‌شناختی این عقلانیت را باید در چگونگی تفسیر سیستمی آیات سیاسی قرآن جست‌وجو کرد. در این چارچوب، آیات مرتبط با ولایت، همچون «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (مائده: ۵۵) نه فقط به مثابه دلالتی معنوی یا اخلاقی، بلکه به عنوان مبنای معرفت‌شناختی نظم سیاسی اسلامی تلقی می‌شود که در آن، ولایت نه تنها امری دینی بلکه یک اصل بنیادین برای سامان سیاسی و مشروعیت قدرت است. این آیه، در قرائت انقلابی، پایه‌ای برای مشروعیت بخشی به رهبری دینی قرار می‌گیرد و با آیات شورا مانند «وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ» (شوری: ۳۸) در یک شبکه معنایی نظام‌یافته تلفیق می‌شود که در آن، نه حاکمیت فردی مطلق، بلکه نوعی توازن میان مرجعیت دینی و مشارکت اجتماعی پدیدار می‌گردد. همین توازن، بنیان نظری مردم‌سالاری دینی را تشکیل می‌دهد که در آن، اراده مردم در چارچوب احکام شریعت و هدایت ولایت فقیه معنا پیدا می‌کند؛ و این دقیقاً همان جاست که عقلانیت انقلابی با عقلانیت سلفی، که شورا را صرفاً به معنای مشورت حاکم تلقی می‌کند، تفاوت معرفتی بنیادینی می‌یابد (سیدنژاد، ۱۳۸۹: ص ۳۳).

از سوی دیگر و در این گفتمان، اجتهاد نه یک ابزار صرف فقهی، بلکه یک سازوکار سیاسی-معرفتی تلقی می‌شود که به واسطه آن، فهم متون دینی با نیازهای روز جامعه هماهنگ می‌گردد. به عنوان مثال، هنگامی که انقلاب اسلامی بر نظریه مردم‌سالاری دینی تأکید می‌ورزد، این امر صرفاً از منظر سیاسی قابل فهم نیست؛ بلکه تکیه آن بر نصوصی چون «فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» (زمر: ۱۷-۱۸)، دلالت بر یک نوع عقل‌ورزی دینی دارد که در آن، ارزیابی، انتخاب و داوری عقلانی در فهم و اجرای شریعت نه تنها مشروع، بلکه مأمور به شمار می‌آید. در این رویکرد، عقل مؤمنانه نقش مکمل وحی را ایفا می‌کند، نه در تقابل با آن، بلکه در خدمت به کشف مقاصد کلی دین؛ و این، همان

عقلانیت تفسیری-اجتهادی است که از یک سو به اصول اساسی وفادار است و از سوی دیگر، نسبت به شرایط متغیر تاریخی حساس و واکنش پذیر باقی می ماند (عراقچی و جوزانی کهن، ۱۳۹۶: ص ۱۵۲).

۲-۲. عقلانیت ظاهرگرا-نص محور در سلفیت جهادی: تقلیل قرآن به امر نظامی و انضباطی

در تحلیل معرفت شناختی عقلانیت سیاسی در گفتمان سلفیت جهادی، با گونه ای از قرائت دینی مواجه هستیم که به شکل نظام مند، ساختار فهم قرآن را به سطحی فروکاهنده از ظاهر الفاظ تقلیل داده و به گونه ای از نص گرایی خشک و بی تأویل تن داده است که محصول آن، نوعی عقلانیت سیاسی انضباط محور، اقتدار طلب و ذاتاً حذف گراست. در این منظومه فکری، فهم سیاسی از قرآن نه بر پایه ترکیب عقل و نص یا تأویل و اجتهاد، بلکه بر محور «اصالت ظاهر» و تقدم بی چون و چرای الفاظ استوار می شود؛ به گونه ای که هرگونه تفسیر سیاقی، سیستمی یا مقاصدی به منزله بدعت تلقی می گردد و تنها قرائتی که از نظر این گفتمان معتبر است، آن است که مستقیماً و بدون واسطه عقل یا اجماع فقها، از ظاهر نص استخراج شود. این رویکرد، با عبور از روش های سنتی فقهی و تفسیری، و با نفی عقلانیت مستقل در تحلیل آیات سیاسی، در عمل، عقلانیتی پدید می آورد که از آن می توان با تعبیر «عقلانیت ظاهرگرا-نص محور» یاد کرد؛ عقلانیتی که قدرت را نه بر پایه گفت و گو، مشروعیت مردمی یا اجتهاد مصلحت مدار، بلکه بر بنیان اطاعت قهری، انضباط جهادی، و قداست جنگ آورانه استوار می سازد (خیریه، ۱۳۹۳: ص ۱۷).

در واکاوی بنیادهای معرفت شناختی عقلانیت ظاهرگرا-نص محور در گفتمان سلفیت جهادی، باید توجه داشت که این رویکرد نه تنها در سطح روش شناسی تفسیر، بلکه در

بنیان فلسفه سیاسی خود نیز با یک نوع تقلیل گرایی رادیکال مواجه است که نقش عقل را صرفاً به ابزاری برای بازخوانی تحت اللفظی نص محدود می سازد و هرگونه تلاش برای کشف لایه های معنایی، مقاصد کلان یا روابط علی درون آیات را به مثابه انحراف از دین تلقی می کند. این قرائت با کنار گذاشتن اجتهاد به عنوان فرایندی پویا و زمان مند، عملاً نظام معرفتی ای ایجاد می کند که در آن، مشروعیت سیاسی نه براساس مقبولیت اجتماعی یا انطباق با نیازهای زمان، بلکه صرفاً بر اطاعت بی چون و چرا از فرمان هایی که ظاهر نص دلالت بر آن دارد، استوار می شود. چنین نگرشی، فهم قرآن را به سلسله ای از اوامر و نواهی نظامی و انضباطی فرومی کاهد که گویی هدف نهایی آن، نه هدایت اخلاقی یا تأسیس عدالت اجتماعی، بلکه ایجاد ساختاری بسته و مقاوم در برابر هرگونه تحول تفسیری است. در این چارچوب، قدرت سیاسی به مثابه امتداد قدرت الهی در مقام اجرا تصویر می شود؛ اما این امتداد، نه از مسیر عقلانیت مصلحت سنج و گفت و گوی جمعی، بلکه از طریق انحصار فهم و مصادره مشروعیت در دستان گروهی خاص محقق می گردد (محمدی گیلانی، ۱۳۸۵: ص ۱۰۹-۱۱۵).

در مرکز این عقلانیت، آیات قتال و جهاد و برائت قرار دارند؛ آیاتی چون «فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ» (توبه: ۵) و «قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ» (توبه: ۲۹)، به عنوان سنگ بنای نظم سیاسی اسلامی در ذهنیت سلفی جهادی تلقی می شوند. این آیات، بدون در نظر گرفتن شرایط نزول، سیاق تاریخی یا نسبت آن ها با آیات دیگری چون دعوت به صلح، مدارا و عدالت، به شکل یک جانبه و مطلق تفسیر می شوند و همین تفسیر جزمی، مبنای توجیه کنش های خشونت بار، حذف فیزیکی مخالف و نهادینه سازی ترور دینی می گردد. در این چارچوب، قرآن نه تنها منبع الهام بخش عدالت یا دعوت به هدایت جهانی نیست، بلکه مجموعه ای از دستورات نظامی تلقی می شود

که اجرای آن‌ها برای مؤمنان، مجاز و بلکه واجب شرعی است. به عبارت دیگر، عقلانیت سیاسی سلفی جهادی، قرآن را به کتابی نظامی-انضباطی فروکاسته و از آن، نه تمدن، بلکه سازوکار قتال استخراج می‌کند (محمودیان، ۱۳۹۰: ص ۷۳).

این نوع تلقی، عملاً عقل را به عنوان ابزار فهم دین کنار می‌زند و هیچ نقشی برای اجتهاد عقلانی قائل نیست. در منطق این گفتمان، عقل یا اساساً ابزار تأویل به شمار نمی‌آید یا در بهترین حالت، تنها زمانی معتبر است که با ظاهر نص مطابقت داشته باشد؛ از این رو، هرگونه اجتهاد سیاسی یا تفسیر مقاصدی از قرآن، به مثابه بدعت یا انحراف یا حتی ارتداد تلقی می‌شود. بی دلیل نیست که سلفیت جهادی، با عقلانیت تفسیری مخالفت می‌کند و حتی سنت‌های دیرپای فقهی و تفسیری اسلامی، از جمله تفاسیر مأثور، دیدگاه‌های علمای معتبر اهل سنت و اجماع تاریخی امت را نیز مردود می‌شمارد. سنت‌هایی همچون آرای فقهی شافعی، مالکی، یا تفاسیر جامع‌نگر طبری و فخر رازی، در نظر سلفیت جهادی، فاقد حجیت‌اند؛ چراکه گمان می‌رود این منابع، عقل‌گرایی یا سیاق‌نگری را وارد فهم قرآن کرده‌اند و از قاعده اصالت ظاهر منحرف شده‌اند (شیخ حسینی و خلیلی، ۱۳۹۳: ص ۳۱).

۳. راهبردهای هویت‌سازی سیاسی و سازوکارهای تمایز خودی-دیگری

در گفتمان انقلاب اسلامی، هویت سیاسی اسلامی بر سه مؤلفه اساسی استوار است: امت‌گرایی وحدت‌محور، بازسازی هویت اسلامی بر پایه عقلانیت جمعی و تاریخی، و تأکید بر تمایز با نظام سلطه جهانی. در این گفتمان، مرز خودی نه با گرایش‌های مذهبی یا نژادی، بلکه بر مبنای مقابله با ظلم، استکبار، استعمار و دفاع از کرامت انسان در چارچوب آموزه‌های توحیدی ترسیم می‌شود. به بیان دیگر، تمایز خودی و دیگری

بر مبنای دوگانه‌ای معرفتی-ارزشی میان جبهه حق و جبهه باطل بازتعریف می‌شود و «خودی» می‌تواند هر مسلمانی یا حتی غیرمسلمانی باشد که در جبهه مقاومت و عدالت قرار دارد؛ حال آنکه «دیگری» کسی است که در جبهه استکبار، اشغال‌گری، سلطه‌طلبی و فساد قرار گرفته است. در این گفتمان، آیات قرآن به ویژه در خصوص «أمة وسطا»، «لتعارفوا»، و «لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ» به گونه‌ای تفسیر می‌شوند که بتوان ذیل آن، هویتی باز، مقاوم، و گفت‌وگومحور را بازتعریف کرد که ضمن حفظ مرزهای عقیدتی، از بسط خشونت و تکفیر می‌پرهیزد و بر اتحاد، عدالت و عقلانیت در روابط بین جوامع اسلامی تأکید دارد.

۳-۱. امت محوری، مقاومت و وحدت اسلامی در چارچوب عقلانیت سیاسی انقلاب اسلامی

در منظومه عقلانیت سیاسی انقلاب اسلامی، هویت‌سازی سیاسی نه از رهگذر تعریف قوم‌مدارانه یا سرزمینی، بلکه بر پایه امت محوری، مقاومت و وحدت اسلامی بازتعریف می‌شود؛ بازتعریفی که با اتکا بر مفاهیم بنیادین قرآنی و تفسیر تمدن‌ساز از وحی الهی، کوشیده است تا جامعه اسلامی را از سطح پراکندگی‌های تاریخی، فرقه‌ای و جغرافیایی به سوی هویتی کل‌نگر، عدالت‌محور و مقاوم هدایت کند. در این دستگاه فکری، امت اسلامی مفهومی است برخاسته از نص صریح قرآن؛ چنان‌که در آیه «إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ» (انبیاء: ۹۲)، وحدت امت نه تنها به عنوان یک توصیه اخلاقی، بلکه به مثابه یک اصل هستی‌شناختی و اعتقادی مطرح می‌شود که حول محور بندگی خداوند، وحدت هویتی مسلمین را تعریف می‌کند. عقلانیت سیاسی انقلاب اسلامی، با بازگشت به این مبنا تلاش کرده است تا در برابر پروژه‌های سیاسی‌ای که امت را به جماعت‌های ملی‌گرا، فرقه‌ای یا وابسته به قدرت‌های استعماری تقلیل داده‌اند، هویتی را

بازسازی کند که بر سه ستون اصلی استوار است: التزام به وحی، مشارکت مردم در اداره امور و ایستادگی در برابر ظلم و استکبار (فلاح، ۱۳۹۳: ص ۳۴).

از منظر کارکردی، امت محوری در عقلانیت سیاسی انقلاب اسلامی با مفهوم مقاومت، پیوندی جدایی ناپذیر دارد؛ زیرا حفظ هویت مشترک و وحدت اسلامی بدون ایستادگی در برابر نظام سلطه و ساختارهای استعماری ممکن نیست. این پیوند به گونه ای است که مقاومت نه یک واکنش مقطعی، بلکه بخشی از سازوکار دفاعی-تدافعی امت محسوب می شود که کارکرد آن حفظ استقلال، صیانت از منابع و جلوگیری از نفوذ هویتی دشمن است. وحدت اسلامی نیز در این چارچوب نه به عنوان امری انتزاعی، بلکه به مثابه یک پروژه راهبردی تعریف می شود که از طریق تقویت همبستگی میان ملت های مسلمان، ایجاد شبکه های هم گرایی سیاسی، فرهنگی و اقتصادی، و مدیریت اختلافات داخلی تحقق می یابد. چنین رویکردی، ضمن بهره گیری از ظرفیت های عقلانی برای حل تعارضات و استفاده از تجربه تاریخی مسلمانان، به این گفتمان اجازه داده است تا الگوی بدیلی از همبستگی اسلامی ارائه دهد که هم به الزامات دنیای مدرن پاسخ می دهد و هم ریشه در مبانی اصیل قرآنی دارد. به این ترتیب، امت محوری در عقلانیت سیاسی انقلاب اسلامی، به جای آنکه صرفاً یک شعار هویتی باشد، به ابزاری کارآمد برای بازسازی ساختار قدرت و هویت جهان اسلام در برابر چالش های معاصر تبدیل شده است (محمدی گیلانی، ۱۳۸۵: ص ۱۱۶-۱۲۸).

در این چارچوب، مقاومت نه امری فرعی یا صرفاً تاکتیکی، بلکه جوهره هویت دینی-سیاسی امت به شمار می آید. برخلاف گفتمان های توسعه طلب که مقاومت را معادل ماجراجویی می دانند، یا جریان های سازش طلب که مقاومت را مانع صلح معرفی می کنند، عقلانیت انقلابی با ارجاع به آیاتی چون «وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ»

(نساء: ۷۵) نشان می دهد که مقاومت در برابر سلطه پذیری، نه تنها مجاز بلکه تکلیف الهی و لازمه هویت ایمانی است. از این منظر، ایستادگی در برابر اشغال و استعمار و نظام سلطه، دفاع از کیان سیاسی امت محسوب می شود و موجب تحقق عدالت الهی در زمین است. مقاومت در این منظومه عقلانی، پیوندی وثیق با امر قدسی دارد و همین پیوند است که آن را به عنصر بنیادین در بازتولید هویت امت اسلامی تبدیل می سازد (مرتضی باقر، ۱۳۹۳: ص ۲۴).

هم زمان، عقلانیت سیاسی انقلاب اسلامی با بازتفسیر وحدت شیعه و سنی در پرتو عقل قرآنی، کوشیده است راه را بر گفتمان های تکفیری و تفسیق گر ببندد. در این نگرش، تفاوت های کلامی یا فقهی نه به منزله مرزهای هویتی، بلکه به مثابه تنوعی مشروع در درون کلی بزرگتر، یعنی امت واحده، فهم می شود. بر همین اساس، آیه «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» (آل عمران: ۱۰۳) توصیه ای به پرهیز از اختلاف، و مبنایی عملی برای ساخت نظم سیاسی-اجتماعی امت اسلامی محسوب می شود؛ نظمی که براساس اشتراک در وحی، ایمان و عدالت قابل پی ریزی است. همچنین آیه «وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ» (انفال: ۴۶) هشدار می دهد که نزاع های درونی، موجب تضعیف قدرت امت و بروز تسلط دشمن می شود و بر همین مبنا، وحدت به عنوان یک ضرورت راهبردی و قرآنی، باید در قلب هویت سیاسی مسلمانان جای گیرد (محمودیان، ۱۳۹۱: ص ۱۷۴).

۳-۲. تکفیر، حذف و بازتعریف دشمن در منطق سلفیت بنیادگرا

در منظومه معرفتی سلفیت بنیادگرا، مسئله هویت دینی و تعیین حدود خودی و دیگری، نه براساس اصول جامع نگر قرآنی یا سنت دیرینه اهل قبله، بلکه مبتنی بر نوعی انحصارگرایی

عقیدتی و مرزبندی ایدئولوژیک صلب بازتعریف می‌شود که محصول آن، فرقه‌سازی درون امت اسلامی، تکفیر گسترده و حذف مشروع مخالفان است. در این منطق، قرائت دینی به شکل تک‌ساحتی، مکانیکی و غیرتأویلی صورت می‌گیرد و هیچ‌گونه تنوع قرائتی، اختلاف در فهم یا حتی اختلاف فقهی به رسمیت شناخته نمی‌شود. چنین رویکردی، هویت مؤمن را صرفاً بر پایه التزام ظاهری به تأویلی خاص از دین تعریف می‌کند و با نادیده گرفتن طیف متنوعی از برداشت‌های اسلامی، به ویژه در حوزه‌های فقه و کلام و عرفان، هویتی مطلق‌گرا می‌سازد که در آن، هر کس خارج از محدوده عقیدتی تعیین شده قرار گیرد، نه تنها مسلمان تلقی نمی‌شود، بلکه در زمره دشمنان خدا، پیامبر و دین قرار می‌گیرد. در این چارچوب، تکفیر نه پدیده‌ای نادر و محتاطانه، بلکه ابزار اصلی بازتولید قدرت دینی و سازماندهی سیاسی به شمار می‌رود (رضوانی، ۱۳۸۸: ص ۱۴۳).

این رویکرد، از اساس بر نوعی تقلیل‌گرایی نص محور استوار است که با حذف زمینه‌های تاریخی، اجتماعی و مقاصدی آیات، فهم دین را به مجموعه‌ای از احکام حداقلی و ظاهری فرومی‌کاهد و آن را در خدمت مرزبندی‌های سخت ایدئولوژیک قرار می‌دهد. این رویکرد، با نفی مشروعیت اجتهادات متنوع و بی‌اعتنایی به سنت گفت‌وگوی فقهی و کلامی، به شکل‌گیری نوعی «انحصار معرفت دینی» منجر می‌شود که در آن، گروهی خاص خود را تنها مفسر مشروع دین می‌داند و هر قرائت دیگری را یا بدعت یا انحراف تلقی می‌کند. در این چارچوب، تکفیر از یک حکم فقهی استثنایی که در سنت اسلامی نیازمند شروط دقیق و احتیاط فراوان است، به یک ابزار راهبردی برای تثبیت مرزهای هویتی و حذف مخالفان بدل می‌شود. چنین منطقی، با تبدیل اختلاف عقیده به خصومت وجودی، نه تنها امکان هم‌زیستی درون دینی را از میان می‌برد، بلکه بستر دائمی برای خشونت و چنددستگی فراهم می‌سازد (حسینی قزوینی، ۱۳۸۷: ص ۹۷-۱۰۸).

از منظر کارکردی، منطق تکفیر و حذف در سلفیت بنیادگرا پیامدهایی دارد که فراتر از حوزه اعتقادات فردی است و مستقیماً ساختار قدرت و سیاست را شکل می دهد. بازتعریف دشمن در این گفتمان، به گونه ای صورت می گیرد که مرزهای خصومت دائماً در حال گسترش است و هر گروه یا فردی که کوچک ترین زاویه ای با قرائت رسمی داشته باشد، در معرض طرد و حتی حذف فیزیکی قرار می گیرد. این سازوکار، از یک سو موجب انسجام درونی کوتاه مدت از طریق ایجاد دشمن مشترک می شود؛ اما از سوی دیگر، به دلیل نبود سازوکارهای حل اختلاف و مدیریت تنوع، به زوال پایدار همبستگی اجتماعی و فروپاشی اعتماد میان اجزای امت اسلامی منجر می گردد. علاوه بر این، قداست بخشی به مرزبندی های تکفیری، امکان بازاندیشی و اصلاح درونی را مسدود کرده و موجب بازتولید چرخه ای از خشونت و حذف می شود که نه تنها مانع تحقق مقاصد کلان شریعت مانند عدالت و رحمت است، بلکه زمینه را برای بهره برداری سیاسی دشمنان امت اسلامی از تفرقه داخلی فراهم می کند. به این ترتیب، منطق تکفیر و حذف در سلفیت بنیادگرا را می توان نمونه بارز تبدیل دین به ابزار انحصارطلبی سیاسی و سلطه ایدئولوژیک دانست که با روح جامع نگر و گفت و گو محور قرآن ناسازگار است (سبحانی تبریزی، ۱۳۸۸: ص ۷۲-۸۳).

بازتعریف دشمن در این گفتمان نیز از منطق سیاسی-اخلاقی خارج می شود. برخلاف سنت قرآنی که دشمن را معمولاً براساس ظلم، تجاوز، استکبار و نقض عهد معرفی می کند، در منطق سلفیت بنیادگرا، دشمن کسی است که «مخالف قرائت ما» باشد؛ اگرچه ظالم و مهاجم و فاسد نباشد. این رویکرد، آیه «لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ» (ممتحنه: ۸) را به کلی نادیده می گیرد و به جای قسط و برّ، خشونت و بغض را معیار روابط اجتماعی قرار می دهد.

در نتیجه، جهان بینی سلفی تکفیری، تقسیم بندی ای ایجاد می کند که در آن تنها مؤمنان «خاص الطراز» خودی اند و تمامی دیگران، بی ارزش و مهدورالدم و فاقد حق زیست تلقی می شوند (محمودیان، ۱۳۹۰: ص ۶۵).

۴. پیامدهای ژئوایدئولوژیک و تمدنی دو دستگاه عقلانیت سیاسی در جهان اسلام

در منظومه گفتمان انقلاب اسلامی، عقلانیت سیاسی بر پایه امت گرایی فعال، مقاومت در برابر نظام سلطه، احیای شأن خلافت مردمی در قالب ولایت فقیه و بازتعریف نظم سیاسی براساس عدالت، عزت و استقلال استوار است. پیامد ژئوایدئولوژیک این نگرش، شکل گیری محور مقاومت و ایجاد شبکه ای از کنشگران دولتی و غیردولتی با هویت مشترک سیاسی-دینی در سطح منطقه ای بوده است؛ هویتی که فارغ از تمایزات قومی و مذهبی، بر مؤلفه هایی همچون مبارزه با استعمار، نفی اشغالگری، بسط کرامت انسانی و تحقق نظم بومی اسلامی استوار است. از منظر تمدنی نیز، این عقلانیت در پی آن است که با اتکا بر مفاهیم قرآنی مانند «لیقوم الناس بالقسط»، «أمة وسطا»، و «لَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ»، ظرفیت های دین را برای بازسازی یک تمدن نوین اسلامی با تکیه بر توان علمی و اخلاقی و اجتماعی جهان اسلام احیا کند و از این طریق، بدیلی نرم افزاری در برابر پروژه تمدن لیبرال غربی مطرح سازد.

این عقلانیت سیاسی تلاش دارد با بازتعریف نقش دین در عرصه سیاست و تمدن سازی، الگویی بدیل در برابر نظم بین المللی مسلط ارائه دهد که نه تقلیدی از ساختارهای غربی است و نه بازگشتی به الگوهای ایستا و پیشامدرن. بازخوانی آیات کلیدی قرآن در باب عدالت، عزت و هم گرایی امت، در کنار تأکید بر خودکفایی علمی، اقتصادی و فرهنگی، به این گفتمان امکان داده است تا مفهوم «تمدن نوین اسلامی» را به عنوان یک پروژه

بلندمدت مطرح کند؛ پروژه‌ای که در آن، قدرت سخت و نرم به صورت تلفیقی برای تحقق اهداف کلان به کار گرفته می‌شود.

۴-۱. قدرت نرم و نقش تمدنی انقلاب اسلامی در نظم منطقه‌ای نوین

در سپهر تحولات معاصر جهان اسلام، انقلاب اسلامی ایران با ارائه دستگاہی نوین از عقلانیت سیاسی، مبتنی بر آموزه‌های قرآنی، مشارکت مردمی، مقاومت هویتی و معنویت اجتماعی، توانسته است قدرت نرم خود را از سطح تأثیرات محلی فراتر برده و به عاملی ژئوایدئولوژیک در نظم نوین منطقه‌ای تبدیل کند. این قدرت، برخلاف منطق سنتی سلطه‌ورزی و نفوذ ژئوپلیتیکی مبتنی بر زور، با تأکید بر اصولی چون عدالت، عقلانیت، خودباوری و اتکا به وحی، از طریق سازوکارهای فرهنگی، رسانه‌ای و الهیاتی بر ملت‌ها و گفتمان‌های منطقه‌ای تأثیر گذاشته است. این تحول بنیادین، ریشه در قرائتی خاص از قرآن دارد که در آن، آیات جهاد نه صرفاً در معنای نظامی، بلکه به عنوان سازوکار مفهومی برای گفتمان‌سازی فکری و تمدن‌سازی فرهنگی مورد تفسیر قرار گرفته‌اند؛ چنان‌که آیه «وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا» (فرقان: ۵۲) در منطق سیاسی انقلاب اسلامی، اشاره‌ای به مجاهدت عظیم فرهنگی و معرفتی با ابزار قرآن دارد که از طریق آن، امت اسلامی می‌تواند خود را از سلطه معرفتی-تمدنی غرب رها ساخته و گفتمان مستقل خود را بازتولید کند (ستوده و خزایی، ۱۳۹۳: ص ۱۴).

این قدرت نه بر مبنای ابزارهای مرسوم تبلیغاتی یا دیپلماسی عمومی به سبک غربی، بلکه بر شالوده‌ای از ارزش‌های وحیانی و اجتهاد پویا و بازتعریف هویت سیاسی-فرهنگی امت اسلامی استوار است. این گفتمان باتکیه بر پیوند وثیق میان ایمان دینی و کنش اجتماعی، توانسته است الگویی از نفوذ غیرمستقیم ارائه دهد که در آن، جذابیت ایدئولوژیک و

الهام بخشی فرهنگی جایگزین سلطه گری سخت افزاری می شود. بر این اساس، قدرت نرم انقلاب اسلامی با استفاده از شبکه ای از نهادهای فرهنگی، رسانه های فراملی، مناسک مذهبی و پیوندهای فرامذهبی، ظرفیت شکل دهی به ادراکات و نگرش های ملت های منطقه را پیدا کرده است. این امر، به ویژه در شرایطی که بخش قابل توجهی از جوامع اسلامی تجربه بی اعتمادی به الگوهای توسعه غربی و شکست پروژه های سکولار را پشت سر گذاشته اند، باعث شده تا پیام انقلاب اسلامی با مفاهیمی چون استقلال، عدالت، کرامت انسانی و مقاومت، پذیرشی گسترده پیدا کند. در این چارچوب، آیات قرآنی به گونه ای تفسیر می شوند که گفتمان مقاومت و خوداتکایی نه به عنوان واکنشی مقطعی، بلکه به مثابه یک راهبرد پایدار فرهنگی و تمدنی نهادینه گردد (عمید زنجانی، ۱۳۸۱: ص ۲۴-۳۳).

قدرت نرم انقلاب اسلامی، برخلاف الگوهای غربی که عمدتاً بر فناوری و رسانه و نهادهای سیاسی استوارند، از بنیانی قرآنی و الهیاتی برخوردار است. بر این اساس، مفاهیمی چون مقاومت، عدالت، کرامت انسانی و معنویت در جوامع اسلامی احیا شده و ملت ها، به ویژه در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا، ظرفیت ها و عناصر تمدن ساز نوینی را از درون خود تجربه کرده اند. در این چشم انداز، مفاهیمی چون «وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ» (حج: ۴۰)، به عنوان وعده الهی برای یاری مؤمنانی که در راه خداوند یاری می رسانند، به پشتوانه ای معنوی و روان شناختی در گفتمان مقاومت بدل شده اند. بر این اساس، ملت هایی که تجربه استعمار، تحقیر یا سلطه را پشت سر گذاشته اند، با مفاهیم قرآنی از نو معنا یافته اند و در فرایند بازسازی هویتی، به بازیگرانی فعال و مقاوم در برابر نظم جهانی سکولار تبدیل شده اند. این پیوند عمیق میان ایمان و مقاومت و عدالت، دقیقاً همان چیزی است که قدرت نرم انقلاب اسلامی را از دیگر نمونه های نفوذ فرهنگی متمایز می سازد (فوزی، ۱۳۸۹: ص ۲۳۱).

یکی از برجسته‌ترین جلوه‌های این قدرت نرم را می‌توان در تأثیر انقلاب اسلامی بر جنبش‌های مقاومت و نهادهای فراملی اسلامی مشاهده کرد. این جنبش‌ها که پیش‌تر در چارچوب‌های محدود قومی یا محلی تعریف می‌شدند، پس از مواجهه با گفتمان انقلاب اسلامی و در چارچوب امت واحده اسلامی، با تکیه بر شاخص‌های قرآنی همچون ایستادگی، عدم وابستگی، کرامت مؤمن و مشروعیت مردمی، بازتعریف شده‌اند. چنین فرایندی که از آن می‌توان به عنوان «جهانی‌سازی امت‌محور» یاد کرد، پایه‌گذار نظامی منطقه‌ای شده که در آن، وابستگی به محورهای سلطه غربی جای خود را به پیوندهای فرهنگی-ایمانی میان ملت‌های مسلمان داده است؛ پیوندهایی که در بستر مفاهیمی چون «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا» (آل عمران: ۱۰۳) معنا یافته و راه را برای همکاری فراملی امت در حوزه‌های مقاومت، آموزش، رسانه و سیاست هموار ساخته‌اند (عراقچی و جوزانی کهن، ۱۳۹۶: ص ۱۶۸).

۲-۴. صدور بی‌ثباتی و انهدام نهادهای اجتماعی در گفتمان‌های تکفیری فراملی

در منطق گفتمان‌های تکفیری فراملی، آنچه به عنوان «صدور بی‌ثباتی» شناخته می‌شود، صرفاً پیامد ناخواسته رفتارهای خشونت‌آمیز نیست؛ بلکه خود به عنوان راهبردی ایدئولوژیک برای بازتعریف نظم دینی-سیاسی در جهان اسلام عمل می‌کند؛ راهبردی که ریشه در نوعی قرائت صلب، جنگ‌محور و غیرت‌اویلی از آیات جهاد و قتال دارد و در فرایند اجرا، نه تنها به تقویت مرزهای فرقه‌ای و طرد دیگری دامن می‌زند، بلکه به صورت سیستماتیک نهادهای اجتماعی سنتی، نهادهای مدنی، ساختارهای ملی و انسجام امت را از درون منهدم می‌سازد. این گفتمان، با حذف مقاصد عالی‌ه شریعت، مانند حفظ جان، عقل، دین، نسل و مال که به صراحت در اصول فقهی اسلامی

آمده‌اند، آیات مربوط به قتال، نظیر «فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ» (توبه: ۱۲) یا «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ» (انفال: ۳۹) را به گونه ای تفسیر می‌کند که گویی اسلام، دینی است متشکل از مجموعه ای از تکالیف جنگی، بدون لحاظ شرایط نزول یا بستر اجتماعی یا اهداف اخلاقی و مدنی این آیات.

در نتیجه، این قرائت منجر به تولید گفتمانی می‌شود که نه در پی اصلاح جوامع اسلامی از درون، بلکه در صدد انفجار ساختارهای موجود برای ساخت نظم خیالی و خشونت محور است (عباس زاده فتح آبادی و رحیمی مقدم، ۱۳۹۹: ص ۲۰۹).

از منظر پیامدشناسی ژنوایدئولوژیک، راهبرد صدور بی‌ثباتی در گفتمان‌های تکفیری فراملی، آثار ویرانگری بر ساختارهای داخلی جوامع اسلامی و نظم منطقه ای بر جای می‌گذارد. نابودی نهادهای اجتماعی سنتی و مدنی، از قبیل شوراهای محلی، نهادهای آموزشی و شبکه‌های همبستگی اجتماعی، به فروپاشی سرمایه اجتماعی و تضعیف پیوندهای هویتی منجر می‌شود و زمینه را برای تعمیق شکاف‌های فرقه‌ای و قومی فراهم می‌سازد. در سطح فراملی، این بی‌ثباتی به ابزاری برای گسترش قلمرو نفوذ گروه‌های تکفیری بدل می‌شود؛ زیرا فضای خلأ قدرت ایجاد شده، امکان سربازگیری و انتقال ایدئولوژی و ایجاد پایگاه‌های جدید را تسهیل می‌کند. چنین الگویی، علاوه بر تهدید امنیت داخلی کشورها، با ایجاد موج‌های مهاجرت اجباری و فروپاشی اقتصادی و بی‌اعتمادی بین‌المللی، عملاً ظرفیت جهان اسلام را برای شکل دهی به هرگونه پروژه تمدنی مشترک از بین می‌برد. در نهایت، این راهبرد نه تنها به تحقق وعده ادعایی «حاکمیت خالص دینی» منجر نمی‌شود، بلکه با تولید چرخه‌ای پایدار از خشونت و بی‌ثباتی، مسیر را برای مداخلات خارجی و تضعیف هرگونه مقاومت واقعی در برابر سلطه جهانی هموار می‌سازد (حیدری، ۱۳۹۱: ص ۴۲-۵۶).

در چنین گفتمانی، تحریک و تعمیق شکاف های مذهبی و فرقه ای، از مهم ترین ابزارهای تحقق هژمونی تکفیری است. این رویکرد، با تقلیل ایمان به اطاعت بی چون و چرا از تأویلی خاص و جزمی از شریعت، دیگر مذاهب اسلامی (اعم از شیعه، صوفی، اشعری، یا حتی معتدلین اهل سنت) را در دایره دشمنان دین قرار می دهد. از همین رو، واژه هایی چون «روافض»، «قبوری»، یا «بدعت گرا» در ادبیات گفتمان های تکفیری، نه صرفاً اصطلاحاتی کلامی، بلکه پیش زمینه های ذهنی برای طرد اجتماعی، تکفیر و قتل فیزیکی هستند. این فرایند نفی محور، با هدف گیری نظام مند نهادهای سنتی مانند قبایل، شیوخ، علما و حتی نهاد خانواده، تلاش می کند تا ساختارهای اجتماعی ای که ظرفیت مهار افراط گرایی را دارند، از کار بیندازد. بی دلیل نیست که ترور رهبران سنتی، صدور فتاوی تکفیر علیه علمای معتدل، و تخریب مکان های زیارتی و فرهنگی، همگی بخشی از راهبرد ازهم گسیختن انسجام اجتماعی در کشورهای اسلامی محسوب می شوند (میراحمدی و ولدبیگی، ۱۳۹۳: ص ۱۹).

در چنین وضعیتی، نهادهای مدنی، آموزشی، بهداشتی و خدماتی، همگی یا تخریب می گردند یا به حاشیه رانده می شوند. این گفتمان، با تمرکز صرف بر جهاد مسلحانه، هیچ ارزشی برای نهادسازی نمی شناسد و در نتیجه، جامعه ای بی ریشه و بی ساختار و ناتوان از بازتولید معنا و نظم بر جای می گذارد. در این فضا، نسل جوان نه تنها از آموزش و پرورش سالم محروم است، بلکه در معرض شست و شوی مغزی گسترده از طریق شبکه های مجازی و رسانه ای افراط گرا قرار می گیرد که هدف آن، جهانی سازی بحران از طریق صدور ایدئولوژی نفی و ترور است. شبکه هایی که با ظاهر مذهبی، درون مایه تکفیر، وحشت، مرگ و دشمن سازی را به جوامع اسلامی صادر می کنند و با سوء استفاده از آیات و روایات، تصویری انحرافی از اسلام به جهان ارائه می دهند (شیخ حسینی و خلیلی، ۱۳۹۳: ص ۲۷).

۵. نتیجه‌گیری

براساس تحلیل دستگاه‌های عقلانیت سیاسی قرآنی در گفتمان انقلاب اسلامی و جریان‌های تکفیری بنیادگرا و با توجه به مفاهیم، ساختارهای گفتمانی، پیامدهای معرفتی-سیاسی و آثار ژنوایدئولوژیک و تمدنی که در بدنه بحث تبیین گردید، می‌توان نتایج زیر را به عنوان جمع‌بندی نهایی پژوهش ارائه داد:

۱. دوگانگی بنیادین در مبانی معرفت‌شناختی قرائت سیاسی از قرآن، به شکل‌گیری دو عقلانیت متعارض انجامیده است: نخست، عقلانیتی که بر اجتهاد، تأویل و مقاصد شریعت استوار است و در پی بازسازی نظم تمدنی اسلامی از مسیر عدالت، مشارکت و مقاومت فرهنگی است (عقلانیت تفسیری انقلاب اسلامی)؛ و دوم، عقلانیتی که با اتکا بر ظاهرگرایی صلب و نفی عقل، به انحلال عقلانیت دینی در قالب قرائتی قهری، انضباطی و تکفیری از نصوص می‌انجامد و پیامد آن، خشونت سازمان‌یافته و انهدام نهادهای اجتماعی است (عقلانیت سلفی جهادی).
۲. نظام مشروعیت در گفتمان انقلاب اسلامی، با تلفیق مفاهیم خلافت قرآنی و ولایت فقیه، از الگوی مردم‌سالاری ایمانی تبعیت می‌کند؛ الگویی که در آن، قدرت سیاسی در چارچوب نصوص وحیانی و براساس رأی عمومی و نصب فقهی مشروعیت می‌یابد. در مقابل، گفتمان تکفیری با نفی شورا، اجماع و اجتهاد، خلافت را به ساختاری قهری مبتنی بر بیعت نظامی فروکاسته و قداست سیاسی را بدون سازوکارهای کنترلی بر ساختار قدرت تحمیل می‌کند.
۳. راهبردهای هویت‌سازی سیاسی در گفتمان انقلاب اسلامی، مبتنی بر امت‌سازی وحدت‌محور، عقلانیت ضد تکفیری، و پیوند دین با مقاومت و کرامت انسانی است. در مقابل، گفتمان سلفیت بنیادگرا با تعریف انحصاری از ایمان و استفاده ابزاری

از آیات برائت و قتال، پروژه‌ای برای خالص‌سازی ایدئولوژیک امت اجرا می‌کند که در آن، مؤلفه‌های قرآنی چون رأفت، اصلاح و شفاعت حذف می‌شوند و دین به ابزار طرد، تکفیر و سرکوب تقلیل می‌یابد.

۴. از منظر ژنوایدئولوژیک، انقلاب اسلامی با بهره‌گیری از آموزه‌های وحیانی و گفتمان‌سازی فکری-فرهنگی، الگوی خاصی از قدرت نرم را در منطقه شکل داده است. در این الگو، برخلاف مدل‌های سکولار، عناصر معنویت، عدالت، ایمان و مقاومت در قالب نهادهای رسانه‌ای و فرهنگی و آموزشی متجلی شده‌اند و توانسته‌اند مسیر شکل‌گیری نظم منطقه‌ای امت محور جایگزین نظم سلطه‌گرای غربی را هموار سازند.

۵. در مقابل، گفتمان تکفیری با تکیه بر خشونت مقدس، جهاد بی‌قاعده، و حذف نهادهای مدنی و عقلانی، عامدانه به بی‌ثبات‌سازی جهان اسلام دامن زده است. صدور بحران، تشدید شکاف‌های داخلی، و نابودی زیرساخت‌های اجتماعی سنتی، از پیامدهای ساختاری عقلانیت ظاهرگرا-نص محور این جریان است که وحدت امت را با تهدید فروپاشی تمدنی مواجه می‌کند.

منابع

حسینی قزوینی، محمد (۱۳۸۷)، وهابیت از منظر عقل و شرع، قم: تحسین. حیدری، کمال (۱۳۹۱)، وهابیت؛ استمرار فکر امویان، مشهد مقدس: مرکز بین‌المللی ترجمه و نشر المصطفی.

خیریه، بهروز (۱۳۹۳)، «نقش گروه‌های تکفیری در تغییر نقشه منطقه»، در مجموعه مقالات کنگره جهانی جریان‌های افراطی و تکفیری از دیدگاه علمای اسلام، ج ۵، قم: دارالاعلام لمدرسة اهل البيت (علیهم‌السلام).

- رضوانی، علی اصغر (۱۳۸۸)، شناخت سلفی ها، قم: مسجد مقدس جمکران.
- سبحانی تبریزی، جعفر (۱۳۸۸)، وهابیت، قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام.
- ستوده، علی اصغر؛ خزایی، جعفر (۱۳۹۳)، «آسیب شناسی رشد جریان های تکفیری در خاورمیانه»، فصلنامه علمی تخصصی جبل المتین، ش ۹، ص ۵-۲۴.
- سیدنژاد، سیدباقر (۱۳۸۹)، «سلفی گری در عراق و تأثیر آن بر جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه علمی-پژوهشی مطالعات راهبردی، ش ۴۷، ص ۹۵-۱۲۲.
- شیخ حسینی، مختار؛ خلیلی، محمدجواد (۱۳۹۳)، «نقش قدرت های بین المللی در رشد و گسترش جریان های تکفیری و پیامدهای آن بر جهان اسلام»، در مجموعه مقالات کنگره جهانی جریان های افراطی و تکفیری از دیدگاه علمای اسلام، ج ۲، قم: دارالاعلام لمدرسة اهل البيت علیهم السلام.
- عباس زاده فتح آبادی، مهدی؛ رحیمی مقدم، فائزه (۱۳۹۹)، «بازنمایی قدرت در رسانه های داعش: تحلیل مضمون مجله دابق»، دوفصلنامه علمی مطالعات قدرت نرم، ش ۲۲، ص ۱۸۱-۲۱۱.
- عراقچی، سیدعباس؛ جوزانی کهن، شاهین (۱۳۹۶)، «بهره برداری داعش از فضای مجازی»، فصلنامه روابط خارجی، ش ۱، ص ۱۴۱-۱۷۵.
- علیزاده موسوی، سیدمهدی (۱۳۸۹)، سلفی گری و وهابیت، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه.
- عمید زنجانی، عباسعلی (۱۳۸۱)، انقلاب اسلامی ایران (علل، مسائل و نظام سیاسی)، قم: نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه ها، دفتر نشر معارف.
- فلاح، محمود (۱۳۹۳)، «اسلام سیاسی و تمایز آن با سلفی گری در دوره معاصر: زمینه ها، فرصت ها و چالش ها»، در مجموعه مقالات کنگره جهانی جریان های افراطی و تکفیری از دیدگاه علمای اسلام، ج ۵، قم: دارالاعلام لمدرسة اهل البيت علیهم السلام.
- فوزی، یحیی (۱۳۸۹)، «گونه شناسی فکری جنبش های اسلامی معاصر و پیامدهای سیاسی-امنیتی آن در جهان»، مطالعات راهبردی، ش ۵۰، ص ۱۵۳-۱۷۴.
- محمدی گیلانی، محمد؛ قربانی لاهیجی، زین العابدین (۱۳۸۵)، قرآن و سنن الهی در اجتماع بشر، تهران: نشر سایه.
- محمودیان، محمد (۱۳۹۰)، بنیاد های فکری القاعده، تهران: دانشگاه امام جعفر صادق علیه السلام.

محمودیان، محمد (۱۳۹۱)، تأثیر اندیشه‌های نوسلفیسم بر روند فکری، ایدئولوژیک القاعده، تهران: دانشگاه امام جعفر صادق علیه السلام.

مرتضی باقر، اسامه (۱۳۹۳)، «متغیرهای منطقه‌ای و بین‌المللی و علل داخلی ورود داعش به عراق»، ترجمه میثم صفری، در مجموعه مقالات کنگره جهانی جریان‌های افراطی و تکفیری از دیدگاه علمای اسلام، ج ۴، قم: دارالاعلام لمدرسة اهل البيت علیهم السلام.

میراحمدی، منصور؛ ولدبیگی، علی اکبر (۱۳۹۳)، «جریان تکفیری و سیاست خشونت»، در مجموعه مقالات کنگره جهانی جریان‌های افراطی و تکفیری از دیدگاه علمای اسلام، ج ۲، قم: دارالاعلام لمدرسة اهل البيت علیهم السلام.

References

Books:

- ‘Alizādeh Mūsavī, Seyyed Mahdī. 1389 Sh. *Salafī-garī va Wāhhābīyat* [Salafism and Wahhabism]. Vol. 1. Qom.
- ‘Alizādeh Mūsavī, Seyyed Mahdī. 1391 Sh. *Bīdārī-ye Eslāmī* [Islamic Awakening]. Tehran: Mo‘āvenat-e Āmūzesh-e Be‘the-ye Maqām-e Mo‘azzam-e Rahbarī dar Sāzmān-e Hājj va Ziyārat.
- ‘Amīd Zanjānī, ‘Abbās ‘Alī, and Nahād-e Nemāyandegī-ye Maqām-e Mo‘azzam-e Rahbarī dar Dāneshgāh-hā, Markaz-e Barnāme-rīzī va Tadvīn-e Motūn-e Darsī. 1381 Sh. *Enqelāb-e Eslāmī-ye Īrān* (‘Elal, Mas‘el va Nezām-e Sīyāsī) [The Islamic Revolution of Iran: Causes, Issues, and Political System]. Qom, Iran: Nahād-e Nemāyandegī-ye Maqām-e Mo‘azzam-e Rahbarī dar Dāneshgāh-hā, Daftar-e Nashr-e Ma‘āref.
- Fawzī, Yahyā. 1389 Sh. *Gūneh-shenāsī-ye Fekrī-ye Jonbesh-hā-ye Eslāmī-ye Mo‘āsher va Peyāmādhā-ye Sīyāsī-Amnīyatī-ye Ān dar Jahān* [A Typology of Contemporary Islamic Movements and Their Political-Security Consequences in the World]. Tehran.
- Heydarī, Kamāl. 1391 Sh. *Wāhhābīyat Estemrār-e Fekr-e Omavīyān* [Wahhabism: The Continuation of Umayyad Thought]. Mashhad, Iran: Markaz-e Beyn al-Mellalī-ye Tarjomeh va Nashr-e al-Moštāfā (§).
- Hosaynī Qazvīnī, Moḥammad. 1387 Sh. *Wāhhābīyat az Manẓar-e ‘Aql va Shar‘* [Wahhabism from the Perspective of Reason and Sharia]. Qom, Iran: Taḥsīn.

- Maḥmūdīān, Moḥammad. 1390 Sh. Bonyādhā-ye Fekrī-ye al-Qā'edah* [The Intellectual Foundations of al-Qaeda]. Tehran: Dāneshgāh-e Emām Ja'far Ṣādeq (AS).
- Maḥmūdīān, Moḥammad. 1391 Sh. Ta'thīr-e Andīsheh-hā-ye Now-Salafīsm bar Rāvand-e Fekrī, Īde'ūlozhīk-e al-Qā'edah* [The Influence of Neo-Salafist Thought on the Intellectual and Ideological Trajectory of al-Qaeda]. Tehran: Dāneshgāh-e Emām Ja'far Ṣādeq (AS).
- Moḥammadī Gīlānī, Moḥammad, and Zeyn al-'Ābedīn Qorbānī Lāhījī. 1385 Sh. Qor'ān va Sonan-e Elāhī dar Ejtemā'-e Bashār* [The Qur'an and Divine Norms in Human Society]. Tehran, Iran: Nashr-e Sāyeh.
- Rezvānī, 'Alī-Aṣghar. 1388 Sh. Shenākht-e Salafī-hā* [Understanding the Salafis]. Qom: Masjed-e Moqaddas-e Jamkarān.
- Sobḥānī Tabrīzī, Ja'far. 1388 Sh. Wahhābīyat* [Wahhabism]. Qom, Iran: Mu'assaseh-ye Emām Ṣādeq (AS).
- Sobḥānī Tabrīzī, Ja'far. 1393 Sh. Fitnat al-Takfīr wa Judhūruhā wa Āthāruhā fī al-Mujtama'* [The Fitnah of Takfīr: Its Roots and Effects in Society]. Qom, Iran: Dār al-I'lām li-Madrasat Ahl al-Bayt (AS).

Articles:

- 'Abbās-zādeh Faṭḥ-Ābādī, Maḥdī, and Fā'ezeḥ Raḥīmī-Moqaddam. 1399 Sh. «Bāz-nemāyī-ye Qodrat dar Rasāneh-hā-ye Dā'esh: Taḥlīl-e Maẓmūn-e Majalleh-ye Dābeq» [Representation of Power in ISIS Media: A Thematic Analysis of Dabiq Magazine]. *Do-Faṣlnāmeḥ-ye 'Elmī-ye Moṭāle'āt-e Qodrate-e Narm*. Year 10, No. 1 (Serial 22): 181–211.
- 'Arāqchī, Seyyed 'Abbās, and Shāhīn Jūzānī-Kohan. 1396 Sh. “Bahreh-bardārī-ye Dā'esh az Faẓā-ye Majāzī” [ISIS's Exploitation of Cyberspace]. *Faṣlnāmeḥ-ye Ravābeṭ-e Khārejī*. Year 9, No. 1: 141–175.
- Seyyed Nezhād, Seyyed Bāqer. 1389 Sh. “Salafī-garī dar 'Erāq va Ta'thīr-e Ān bar Jomhūrī-ye Eslāmī-ye Īrān” [Salafism in Iraq and Its Impact on the Islamic Republic of Iran]. *Faṣlnāmeḥ-ye 'Elmī-ye Pajūheshī-ye Moṭāle'āt-e Rāhbordī*. No. 47, Spring: pages unspecified.
- Sotūdeh, 'Alī-Aṣghar, and Ja'far Khazā'ī. 1393 Sh. “Āsīb-shenāsī-ye Roshd-e Jaryān-hā-ye Takfīrī dar Khāvar-e Mīyāneh” [A Pathology of the Growth of Takfiri Movements in the Middle East]. *Faṣlnāmeḥ-ye 'Elmī-ye Takhāšoṣī-ye Ḥabl al-Matīn*. No. 9, Winter: pages unspecified.

Conference Papers / Edited Volumes:

- ‘Amūrī, ‘Abd al-Ḥosayn, and Mahdī Jāvedānī-Moqaddam. 1393 Sh. «Barresī-ye Zāmīneh-hā-ye Sheklgīrī-ye Now-Salafī-garī dar Khāvar-e Mīyāneh va Elzāmāt-e Dīplomāsī-ye Jomhūrī-ye Eslāmī-ye Īrān» [An Examination of the Contexts for the Formation of Neo-Salafism in the Middle East and the Diplomatic Imperatives for the Islamic Republic of Iran]. In *Majmū‘eh-ye Maqālāt-e Hefdahomīn Jashnvāreh-ye Beyn al-Mellālī-ye Pajūheshī-ye Shaykh Ṭūsī* [Proceedings of the 17th International Shaykh Tusi Research Festival]. Qom: Enteshārāt al-Moṣṭafā.
- Fallāh, Maḥmūd. 1393 Sh. “Eslām-e Sīyāsī va Tamāyoz-e Ān bā Salafī-garī dar Dawreh-ye Mo‘āṣer: Zāmīneh-hā, Forṣat-hā va Chāleshhā” [Political Islam and Its Distinction from Salafism in the Contemporary Period: Contexts, Opportunities, and Challenges]. In *Majmū‘eh-ye Maqālāt-e Kongreh-ye Jahānī-ye Jaryān-hā-ye Efrāṭī va Takfīrī az Dīdgāh-e ‘Ulamā-ye Eslām* [Proceedings of the World Congress on Extremist and Takfiri Movements from the Perspective of Islamic Scholars]. Vol. 5. Qom: Dār al-I‘lām li-Madrasat Ahl al-Bayt (AS).
- Khayrīyeh, Bahrūz. 1393 Sh. “Naqsh-e Gorūh-hā-ye Takfīrī dar Taghyīr-e Naqsheh-ye Mantāqeh” [The Role of Takfiri Groups in Changing the Regional Map]. In *Majmū‘eh-ye Maqālāt-e Kongreh-ye Jahānī-ye Jaryān-hā-ye Efrāṭī va Takfīrī az Dīdgāh-e ‘Ulamā-ye Eslām* [Proceedings of the World Congress on Extremist and Takfiri Movements from the Perspective of Islamic Scholars]. Vol. 5. Qom: Dār al-I‘lām li-Madrasat Ahl al-Bayt (AS).
- Kīveh, Moḥammad-‘Alī. 1393 Sh. “Jaryān-hā-ye Takfīrī va Khaṭarhā-ye Ān bar Ummat-e Eslāmī va Bashariyat va ‘Avāmel-e Sheklgīrī-ye Ān” [Takfiri Movements and Their Dangers for the Islamic Ummah and Humanity, and the Factors Behind Their Formation]. In *Majmū‘eh-ye Maqālāt-e Kongreh-ye Jahānī-ye Jaryān-hā-ye Efrāṭī va Takfīrī az Dīdgāh-e ‘Ulamā-ye Eslām* [Proceedings of the World Congress on Extremist and Takfiri Movements from the Perspective of Islamic Scholars]. Vol. 4. Qom: Dār al-I‘lām li-Madrasat Ahl al-Bayt (AS).
- Mīr Aḥmadī, Maṣṣūr, and ‘Alī-Akbar Valadbeygī. 1393 Sh. “Jaryān-e Takfīrī va Sīyāsāt-e Khoshūnat” [The Takfiri Movement and the Politics of Violence]. In *Majmū‘eh-ye Maqālāt-e Kongreh-ye Jahānī-ye Jaryān-hā-ye Efrāṭī va Takfīrī az Dīdgāh-e ‘Ulamā-ye Eslām* [Proceedings of the World Congress on Extremist and Takfiri Movements from the Perspective of Islamic Scholars]. Vol. 2. Qom: Dār al-I‘lām li-Madrasat Ahl al-Bayt (AS).

- Morteza Bāqer, Osāmeḥ. 1393 Sh. «Motaghayyerhā-ye Manṭaqeh-ī va Beyn al-Mellalī va ‘Elal-e Dākhelī-ye Vorūd-e Dā‘esh be ‘Erāq» [Regional and International Variables and Internal Causes of ISIS’s Entry into Iraq]. Translated by Meysam-e Šafarī. In *Majmū‘eh-ye Maqālāt-e Kongreh-ye Jahānī-ye Jaryān-hā-ye Efrāṭī va Takfīrī az Dīdgāh-e ‘Ulamā-ye Eslām* [Proceedings of the World Congress on Extremist and Takfiri Movements from the Perspective of Islamic Scholars]. Vol. 4. Qom: Dār al-I‘lām li-Madrasat Ahl al-Bayt (AS).
- Shaykh Ḥosaynī, Mokhtār, and Moḥammad-Javād Khalīlī. 1393 Sh. “Naqsh-e Qodrat-hā-ye Bayn al-Mellalī dar Roshd va Gostaresh-e Jaryān-hā-ye Takfīrī va Peyāmadhā-ye Ān bar Jahān-e Eslām” [The Role of International Powers in the Growth and Expansion of Takfiri Movements and Their Consequences for the Islamic World]. In *Majmū‘eh-ye Maqālāt-e Kongreh-ye Jahānī-ye Jaryān-hā-ye Efrāṭī va Takfīrī az Dīdgāh-e ‘Ulamā-ye Eslām* [Proceedings of the World Congress on Extremist and Takfiri Movements from the Perspective of Islamic Scholars]. Vol. 2. Qom: Dār al-I‘lām li-Madrasat Ahl al-Bayt (AS).